



طرح از پطرس کارامیان

۱. شیرازی

علت وجودی استشراق و مستشرق

و رای خودشان را بنویسد که موضوعی به این اهمیت بهتر و خوبتر از این
حلاجی و تجزیه و تحلیل شده باشد.

اما عقیده من اینست که صریحا و واضحا عرض میکنم که راه انداختن
این علم و کلمه و ساختن و پرداختن این حیل و فن و سرانجام لباس «رشته علمی»
بر عهده محسوس آن کردن و چنین دکه شیادی آراستن، فقط و فقط به خاطر
غارت کردن ذخایر گرانها و فوق قیمت ما بوده است و بس - بله به خاطر
این بوده که ما هرچه داریم ببرند - نه بردن درست نیست - غارت کنند و
در عوض هم دشنام و تحقیر مرحمت فرمایند، کما اینکه می بینید آنچه ما
داشته ایم برده اند بعدش هم «دست مرزاد»ش را توی کتاب هائی نظیر
حاجی بابای موریه جاسوس به ما داده اند. آنچه از ما برده اند مافوق قیمت
را داشته اند یعنی در دنیا مثل و مانند نداشته است و حماقت است اگر بهای
آنها را به زر و سیم بستیم.

حال اگر در میان هزار نفرشان يك نفر ذوق چیز فهمیدن و شوق و
عطش آدم شدن داشته و به آن گنده کاری ها و کثافت کاری ها آلوده نشده یا
کمتر شده و به راستی خواسته از برکت معارف ایران و آسیا آدمی سیرت بشود
می بایست آن مورد استثنائی را از نوادرو شواد دانست که حکم «النادر کالمعدوم»
دارد. واقع مطلب اینست که مملکت های حریص و استعماری مغرب زمین و
آن پرستندگان گوساله سامری، از چهار صد سال پیش به هر عنوان که قدم
خرد شده شان را به این سرزمین نهاده اند فقط و فقط يك هدف داشته اند و آن
بردن خشک و تر و نقد و جنس و خام و پخته و زرینه و سیمینه و

تخریب و تضعیف فرهنگ غنی و پرثمر ایران علت وجودی
استشراق و مستشرق بود.

● شرق شناسی عنوان موهن و تحقیر آمیزی است که دل
هر ایرانی هوشیاری را می آزارد و می سوزاند.

● چراغچی باشی های مشتی استعمارگر چه حجتی برای ما
میتوانند داشته باشند.

● شاید از هر هزار مستشرق یکنفر مانند نیکلسون باشد.

دوست فاضل و گرامی من آقای دکتر محمود عنایت!
سخن اینست که «شرق شناس» ها خادمان علم و دانش بوده اند یا
چراغ دست سودجویان و غارتگران؟ و شرق شناسی و استشراق فرنگی ها برای
یغماگری و چپاول علم شده یا باعثی انسانی و علمی داشته است؟

آن روز که این صحبت را میکردیم به من گفتید: «این روز ها در
میان دوستان خوش فکر و فضلالی آزاده و حقیقت جو، چنین موضوعی
عنوان شده و میخواهند از حقیقت مطلب سردر بیاورند» بعد هم از من خواستید
تا رای و نظر خودم را بنویسم و مخلص هم پذیرفت و تعهد کرد که همین طور
قلم انداز عقیده اش را بنویسد و تقدیم کند.

اما حالا که میخواهم در این باره چیزی بنویسم به این فکر افتادم که
شاید بهتر باشد که شما مطلب را به صورت «اقتراح» و استفسار در مجله
نجیب و معقول و خوب خودتان مطرح کنید تا اهل علم و صاحب نظران عقیده

زربفت و غارت کردن منابع زیرزمینی و روزمینی ایران بوده است و بس .

البته برای رسیدن به این هدف ، شناختن تفاسی هنری و گنجینه های فوق قیمت کشور - که در اماکن متبرکه و خاندانهای کهن می بود - ضروری و واجب می نمود . شناختن گیاهها و علف هائی که ارزش داروئی دارد واجب میبود . شناختن معادن و ذخایر طبیعی و زیرزمینی واجب بود . یعنی ضرورت داشت سرزمینی را که میخواهند بغارتند اول بشناسند به این جهت میبایست با خاندان های قدیمی ، با دانشندان و بزرگان ایران زمین ، با افکار و عقاید علوم مردم این مرز و بوم و با وجب به وجب خاك آن آشنائی كامل پیدا کنند . معلوم است تا دین این مملکت و مذاهب مختار آن و مثل و نطل آن و علم و ادب و همه چیز آنرا نمی شناختند و تا در شهرها راه پیدا نمی کردند و درون خانواده ها نفوذ نمی کردند نمی توانستند زیر و روی این مملکت را به موزه هاشان بکشند و ای عجب که جماعتی هنوز ما را بدهکار و حضرات را طلبکار میدانند درست حکایت زن آن کاسب است و شوهرش که عبید زاکان نوشته است :

مرد پیشه‌ور يك روز خواست به همكارها و دوستانش وليه‌ای بدهد - زن او كه فاسق فلان كاسب بود گفت : فلان را هم دعوت كن . مرد بینوا هم جناب فاسق را نیز باسلام و صلوات به سورخود خواند - برسرفره همگی مشغول خوردن طعام بودند كه فاسقك به اندرون زد و مشغول شد - پیشه‌ور بخت برگشته بیدار كار بود و ششش خردار شد اما هنگامی رسید كه ماجرا پایان یافته بود فاسق راه كوچه گرفت ، شوی به دنبالش رفت و به گردش فرسید و بازگشت . تازه خاتون را اندوه زده و غمگین دید اینجا دیگر حوصله اش سررفت و گفت :

خاتون ! خواستم یاران موافق دعوت كنم فرمودی آن یار فاسق را هم بخوانم - خواندم ، ناهار دادم ، از توهم كام گرفت ! تا درخانه هم مشاییش نمودم . اینك دیگر غمگینی از چیست ؟ اگر امری مانده كه انجام نیافته بفرمای تا اطاعت كنم !

ای عجب كه جماعتی رفت و تیرنگ باز خانه ما خالی کرده بارخانه‌ها پرداخته و رفته‌اند حالا هم باید از فانوس كشان و چراغداران آنها فحلیل و تبحیل كنیم و عنبر تقصیر ها بخوایم كه بر ما منت نهاده‌اند ! هرچه كتاب و مرقع و عتیقه و ذخیره داشته‌ایم برده‌اند و اینك بخاطر آنكه برای همدستان خود راهنمای سرقت نوشته‌اند باید تشكر كنیم و بگوئیم : خوب كرديد كه تمامی نسخه های خطی نفیس و منحصر بفرد ما را بردید و در عوض تاریخ ادبیات برای ما نوشتید !

بله جانم مطالب از این قرار است كه تمامی هیات های علمی و علمی مسیحی و پزشكان و بیمارستان سازان و دبستان و دبیرستان راه اندازان و مرتاض ها و صاحب راز ها كه بخصوص در این سیصد چهار صد سال اخیر به صورت های مختلف ، در این دیار لشكر انداخته‌اند در حقیقت چراغداران استعمار غارتگر بوده‌اند ، از يك گل هم بهار نمیشود اگر يك «ميكسبون» می بینی چرا هزاران «مظهر عنی» یعنی ادوار براون را نمی بینی ؟

این تازه به دوران رسیده های عوام و نوکیسه را حتما دیده‌ای و می شناسی و میدانی كه چون ثروت و مكنت بهم زدند و متمول شدند در صد اصل و نسب تراثی و حیثیت سازی برای خود می افتند :

خانه اعیانی میسازند ، «مبل» های «استیل» میخرند ، فرش های گرانبها میگیرند ، تالار و پنج‌دردی را با پرده های نقاشی كار استاد می - آریند ، بی اینكه حتی «دزد و قاضی» و «چل طوطی» را خوانده باشند یا چشمانش به سطور دوتا كتاب افتاده باشد كتابخانه درست میکنند آنهم این طور كه با جلد زر كوب و ظاهر خوش نمای آن سروكار دارند تا به زیبایی ظاهری كتابخانه شان بیفزایند و خلاصه اینهمه را میکنند كه با اصل و نسب جلوه كنند .

ممالك اروپائی هم بعد از آنكه از برکت معادن و ذخایر آسیا و افریقا و كجا و كجا ثروت مند شدند و سیل طلا و الماس به سوی كشتور هاشان روان شد در صد موزه سازی برآمدند دلال این مظلله هم همین «مشرق» ها

بودند كه بوسیله «انتیکه خر» های كلیمی وایادی مرموزشان هر عتیقه میلیونی را به «دراهم معدود» و ثمن بخش میخریدند و از چنگ صاحبش میربودند و بار میگردند . امروز هم با قیافه حق بجانب میگویند : «بدبختها هرچه را خارج کرده‌اند خریده‌اند» اما به چه قیمت و کیفیت ؟ حسابی است كه بپیرت میداند .

استعمارگران اروپا موجودات عجیب و غریبی بوده و هستند . حرص و آز و قدرت آنان را دیوانه کرده بود و هنگامی كه به سنت ممالك مشرق - زمین راه افتادند هیچ نیت انسانی و هدف شریف وجدانی نداشتند . یغماگران و دزدانی بودند كه با صورتك خدمتگزاری به علم و دانش به این کشور و آن کشور قدم می نهادند . درست شبیه دزدانی كه روز روشن «خانه» مورد نظر را «بید» می‌زنند و هیچكس گمان بد به آنان نمیرسد اما همین كه شب پرسر دست آمد و تاریکی غلبه كرد ، خانه را خالی میکنند و «بارخانه» را به یغما میبرند . شمای پژوهنده اگر بخواهید به حقیقت این مطلب پی ببرید میبایست لااقل بیست سال تمام یا بیشتر مطالعه دقیق و عمیق بكنید تا دریابید كه در این چهار صد سال اخیر از ایران چه گنج های بی‌مانندی برده‌اند ؟

اغراق نمی گویم ، يك فرصت بیست ساله لازم است تا يك طبله دلسوز و آشنا به نوسه زبان ، روزانه ده دوازده ساعت وقت خود را صرف مطالعه سفرنامه ها و كتب بسیار زیادی بكند كه این مشرق ها نوشته‌اند - وقتی كه این كار را كره آنگاه میفهمد كه بخصوص در این دو صد سال اخیر واقعا از خشت خام تا كاشی پخته و از محراب مسجد تا قندیل امام و از قالی و قالیچه صوفی تا قلمدان نوره قاجاری از نفایس یكدانه عالم هنر و همچنین كتب بی نظیر و منحصر بفرد در جهان تا مرقع فلان خانواده را هرچه ارزش و نفاست داشته و آنچه یكدانه و دردانه بوده به یغما برده‌اند كه بر پدر و جد و همه كس بنماگرشان لعنت ابدی باد . خوشبزه و افدوه زای آنكه خود این چراغچی باشی های استعمار گاهی كم و بیش اعتراف کرده‌اند كه چه بلاها بر سر ما آورده‌اند . اما اگر بخوای بهتر از این بجای اشك ، خون بریزی باید وسیله داشته باشی و علاوه بر آن مطالعه بیست ساله یا بیشتر ، چند سال هم به آن کشور ها سر بكنی و كتابخانه ها و موزه هاشان را ببینی تا بفهمی از این ملك چه ها برده‌اند ؟ خلاصه در يك جمله ، آنچه نفیس است برده‌اند ، چه كتاب و از زره و كلاه خود شاهان ما بگیر تا جواهرات و نسخه های خطی كسی كه یا بدست علمای طراز اول ایران یا در زمان آنان و در حضور آنان نوشته شده چون ابوریحان و فارابی و خوارزمی و ابن سینا و خنیام و غیث‌الدین چهشید نوشته شده تا محراب های كاشی مساجد و مجموعه های عجیب و غریب الخط و نقاشی و تذهیب و چه و چه ها ... آنچه از زیر زمین و روی زمین یافته و شلخته و دانه شده و همه را به غارت برده‌اند ، حساب ندارد ، ارزش نمیتوان نهاد ، مافوق قیمت ، نفایسی كه هرگز در دنیا دیگر ساخته نخواهد شد .

همه را برده‌اند و آخر سر هم فحش و دشنام تارمان کرده‌اند كه ساده‌ترین آنها اینكه چرا زنان ایران خود را در كیسه سیاه میکنند و مثل زنهای آنها پائین تنه و بالاتنه و پشت و پیش خود را عریان نمی‌سازند ؟ ! ...

در قبال اینهمه ضرر و زیان ، در قبال خالی شدن کشور ایران از نفایس و ذخایر چند هزار ساله ویر شدن و انباشته شدن موزه هائی چون «بریتیش میوزیوم» و كتابخانه های شخصی «چستر بیثی» ها و كتابخانه های پاریس و اسكوریال و موزه های آرمنیائز و ولینسگراد و كتابخانه هاشان و موزه های سراسر امریكا ، اینها ، این فرنگی ها و این غربی ها به ما چه داده‌اند ؟ ... البته سیل نفت و مس و كروم و چه و چه ها را كه سالهای سال است بدانسو روانست و برده‌اند و هنوز هم میبرند جداگانه بیاد داشته باش كه آنها خود سوك نامه‌ها و مصیبت نامه های جدا دارد .

در قبال اینهمه یغما آنچه فحش ها و دشنام ها و تحقیرها و تمسخر هائی كه شایسته خود واجداد «عالیقدرشان !» هست به ما چه داده‌اند ؟ ... میگویند ادبا و علمای ایران و اهل تحقیق سبك درست تصحیح متون و تحقیق امروزی را از این گروه یعنی از همین چراغچی باشی های استعمارگران

آموزش
راه
آموزش
که
را
ایران
بهر
خودش
خودش
میرزا
تصدیق
سیدال
و
مجدال
فاضل
فراها
همدا
مینوی
سبك
می
نیست
را
بیر
همین
بیرود
می‌آور
خراب
که
ایترا
میشنا
دارند
معتول
کنند
در
عنگرف
بود
مطرح
را
ملك

آموخته‌اند اما در حقیقت آنچه داشتیم بیغنا برده‌اند و درس و بحث و مدرسه و روش درست علم آموزی ما را هم زیر وزبر کرده‌اند .

باز ممنونیم که نمی‌گویند ایرانی پیش از مستشرقان «چارست و پا» راه میرفت و سر پا ایستادن و راست و درست رفتن را حضرات به آنان آموخته‌اند !

بله میفرمایند مستشرقان عالی جناب !! برای ما تاریخ ادبیات نوشته‌اند که میخواستیم صد سال نمی‌نوشتند - بله میگویند مستشرقان روش تصحیح متون را به ما آموخته‌اند که انگاش چنین بدعت چرندی را نهاده بودند .

تازه همین ادعا هم درست نیست ، در همین زمینه علم و ادب هم به ایران خیانت کرده‌اند زیرا که روش صحیح تدریس و تعلیم ما را که هنوز هم بهترین روش ها است از ما گرفتند و مدارس و برنامه های پوک و استعماری خودشان را جای آن نهادند . تدریس و تعلیم خونمان و روش درس و بحث خودمان حاج مآلهادی سبزواری و ادیب پیشاوری و میرزا طاهر تنکابنی و میرزای جلوه پرورش میداد و از هر جهت ، آن روش موافق خلق و خوی و تمدن و زندگی و مقدرات مالی ما بود - همین قائم مقام فراهانی ، سیدالوزرا و همین میرزا تقی‌خان امیرکبیر و همین عباس میرزای نایب‌السلطنه و همین ادیب نیشابوری (وشاگردانش مانند ملک‌الشعراء بهار و فروزانفر و مجدالعلی بوستان و پروین گنابادی) و همین قزوینی و فروغی و بهمنیار و قاضی تونی و علی‌اکبر دهخدا و غلامحسین رهنما و اعتصام‌الملک و ادیب‌الملک فراهانی و جلال‌الملک و سیدمحمد فرزاد و عباس اقبال - که روان همشان شادباد - و بازمهمین جلال‌الدین همائی و سیدکاظم عصار و مجنی مینوی و ... و ... و همه و همه تربیت یافته همان مدارس قدیمی و همان سبک ایرانی تدریس و تعلیم هستند - افسانه نیست اینها بودند و دیدیم و می‌بینیم که کله گنده‌ترین مستشرق فرنگی انگشت کوچک عیجکدام اینها نیست .

سبک تدریس در مدارس قدیم ایران آن افراد و این زنده های حاضر را بیرون میداد و این سبک قرنی و فرنگی میز و نیمکتی و شکل کراواتی همین پاچه ورمالیده هائی را بیرون داده که می‌بینید . همین آقایانی را بیرون میداد که ملاحظه میفرمائید تا لب به سخن باز میکنند رسوائی بیار می‌آورند .

حالا توی مدعی برو انگشت توی این سوراخ و آن سوراخ کن تا به ضرب سنگ دوتا فکنی با سواد را بیرون بکشی و خیمه شب بازی راه بیندازی که : نه بابا روش جدید تعلیم و تدریس هم ، این دوتا را بیرون داده است ! ایتر منم میدانه و این دوتا وجهارتای بعدی و هشت تایی دیگری را هم میشناسم و با آنان نشست و برخاست و گفت و گو داشته‌ام و میدانم که سواد کجا دارند اما نه تحریر دارند نه تقریر ... یک مشت اباطیل را با اندکی حرف معقول آموخته‌اند اما همان را هم نمی‌توانند شسته رفته و پوست کنده عنوان کنند و «لب لباب» آنرا تحویل من و تو بدهند - باین حال حساب کن که در طول این مدت ، در طول این چهل پنجاه سال اخیر چه ثروت عظیمی و عسکرت خرج کرده‌ای تا این چهار تا و نصتی را تحویلات داده‌اند ؟!

نتیجه آن درس خواندن و آن مکتب و آن روش چندین صدساله این بود که شوریده فصیح‌الملک و قدسی شیرازی غلط های نسخ خطی سعدی و حافظ ، و ادیب پیشاوری اشتباهات و اغلاط نسخ خطی تاریخ بیهقی و ملک - الشعراء بهار غلط ها و افتادگی های تاریخ طبری و تاریخ سیستان و دهخدا اغلاط نسخ خطی ناصر خسرو را به مدد سواد و شعور و قدرت اجتهاد و استنباط خودشان تشخیص میدادند و هر جا هم به شك و تردید می‌افتادند از همپاگی ها و هم «قدر» های خود میپرسیدند و مشکل و معما را با مشورت و شور آسان و حل میکردند .

حضرت آقای همائی میفرمودند روش تصحیح متون در اصفهان چنین بود که متن مورد نظر را در حوزه ادبی و در جمع استادان میخواندند و شبهات مطرح میشد و اعضای انجمن با توجه به سابقه هزارساله ادب پارسی معضلات را حل میکردند باز آقای پروین گنابادی به نویسندگی این سطور گفتند مرحوم ملک‌الشعرا در تصحیح تاریخ طبری ، جمله های افتاده و مغشوش را به حدس

و گمان اصلاح کرده بود بعدها که نسخ دیگری از تاریخ طبری بدست آمد و منک هم دیده از جهان بسته بود دیدیم آنچه وی به حدس و گمان تصحیح کرده با متن کهن یکیست . البته حیرت‌آور و تحسین‌آمیز است اما معجزه نیست ، کسی که ادب پارسی را به کمال نزد استاد خوانده باشد و بدرجه اجتهاد رسیده باشد از سیاق عبارت و سبک نثر و باتوجه به روال آن سبک در قرن خاص میتواند جمله درست را حدس بزند و اینها همه از برکت همان مدارس قدیم و روش تدریس آنها بود که صبغه و رنگ و الگو از «نظامیه» ها و «ربیع رشیدی» و مکاتب اسلامی ایران گرفته بود .

اما نتیجه این تدریس مضحک و قرنی میز و نیمکتی و کودکستان - سازی و بچه بازی مستشرق مآبانه اینست که جناب محصل «طابه» تیشود و با هزار عنوان «دکتر» و «پروفیسور» و «اقیانوس‌العلوم» و «آگرژده» و هشت تا عنوان پرزرق و برق دیگر را که یدک میکند تشخیص پیدا نمیکند و قوه اجتهاد و موهبت استنباط ندارد بناچار مجبور است که چشم و گوش بسته مطیع دست نوشته کاتب کم سواد و بی‌دقت و اسیر و ذلیل نسخه «کج» و «معج» و «فکف» و «هکف» و «اکه» و «حکه» باشد . عاقبت هم روایت ضعیف و اضعف یا غلط را در متن میگذارد و روایت اصح و ارجح را در حاشیه می‌آورد . چرا ؟ ... زیرا که معیارش هزار سال نثر و نظم و قواعد و ضوابط زبان و لغت پارسی نیست بلکه نسخه هرچه گفت اوهم طوطی وار تکرار و مانند نوآموزان کونین رونویس میکند چونکه مستشرق هستی ما را به غارت برده و در عوض روش تصحیح متون را به استادش آموخته و استاد هم تحویل شاگرد اقیانوس‌العلومش داده است .

شما به من نشان بدهید یک درس خوانده فکلی را که به سبک اهل استراق و مستشرقان و در مدارس میز و نیمکتی درس خوانده باشد و سرش به تشی بیازردا و صد یک مرحوم محمد معین و آن درگشتگان یا صدیک جناب همائی و عصار و مینوی و امثال اینان - که عمرشان و فیضان مستدام بان - سواد و قدرت اجتهاد و موهبت استنباط داشته باشد . این مبتکران روش جدید تدریس و مدرسه سازی چه هنری داشته‌اند که باید ما حوا حواشان کنیم و آنها را روی سرمان بگذاریم ؟؟ (بله آنها نه آنان - درباره این حضرات‌الارض همیشه باید «آنها» گفت نه آنان)

شما را به خدا یک لحظه فکر کنید و درصده نجات دادن این جوانهای بی‌گناه بانیید که دوازده سال یا پانزده سال یا هیجده سال و بیشتر و کمتر عمر عزیزشان در این مدارس جدید تلف میشود و آخر سرهم طفاک های بی‌تقصیر «هر» را از «یر» تشخیص نمیدهند .

اگر روزی روزگاری افرادی دلسوز و خیرخواه پیدا شوند و آنان را بگردانند که کمر به اصلاح این فرهنگ ببندند میبایست بنشینند و با آمیختن و الحاق روش قدیم خودمان با چیزی که از روش جدید ، راهی و رسمی بیابند و طرحی بریزند که با مقتضیات اقلیمی ایران ، باخلاق و خوی ایرانی ، باسنت و تمدن کهن ایران ملایم و موافق باشد . طرحی بریزند و جوانهای ما را از دوزخ جهل و تعالی و اتلاف عمر بیرون بکشند .

من یقین دارم که اگر روش تدریس و سبک تعلیم خودمان را زنده کنیم و این روش تباه کننده عمر و مال را دور بیندازیم با اینهمه مقدرت مالی و زمانی که داریم بازهم ریاضیدانان بزرگ و فلاسفه نامدار و حکمای عالم‌مقدار و علمای نجوم و حیات بسیار پیدا می‌آیند و هوش و استعداد ایرانی بیدار و متحرک میشود و دانشمندان و عالمان بزرگ پای به عرصه وجود می‌نهند .

نکته دیگر آنکه این رنج ها و خواری ها و تیره روزی ها محصول فعالیت های شیطانی مستشرق ها و استشراقیون اروپائی است . وای به حال آنانکه دچار عموزدگان آنان و روش های چرند و بی‌معنی ینگه دنیا نیان میشوند - استعمار اروپا هرچه بود خوشبختانه رویه مرگ است اما تازه آن عموزدگان ینگه دنیا می این کهنه کاران دارند جان میگیرند .

اینک بر سر سخن اصلی برگردیم و نشانی از کردار و رفتار مستشرق های اروپائی بازیابیم - یکی از مستشرقان سرشناس و بنام که هر ایرانی کتابخوان با نام او آشنا است اما شاید از باطن وی و کارهای شیطانی او آگاه نباشد «ادوارد براون» است . دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار یکی از دوره های

بحرانی ایران بود که رقابت و کشمکش دو سیاست استعماری شمال و جنوب ایران به اوج رسیده بود - در این سال ها درویش و قلندر و سلندر و مرتاض و بندپاز است که از شرق و غرب و شمال و جنوب می بارند و میریزند - فراموش نکنید که در دوره تیمور لنگ هم درویش ها و صوفی ها قوی ترین شبکه جاسوسی آن تاتار ملعون را ترتیب داده بودند و خانقاهها مرکز عمده و معتبر جاسوسی تیمور شده بود . در دوره قاجاریه هم همین شعبده بازی و رنگ آمیزی قوت میگیرد و یکی از درویش های پرکار و فعال ، مردیت بنام حاجی پیرزاده که هفتاد سال عمر کرده و در ۱۳۳۱ ه . ق درگذشته است .

این حاجی پیرزاده با اکثر رجال مملکت روابط دوستانه داشته و مورد نظر و عنایت مظفرالدینشاه بوده بطوریکه مشتری به وی داده میشده است . شادروان حاج سید حسین جمارانی استاد نویسنده این سطور او را دیده بود و می شناخت . مرحوم جمارانی که مدرس ادب فارسی بود و در علوم دینی به اجتهاد رسیده بود آزاده مردی روشن بین و تجربت اندوخته بود که این پیرزاده را دیده بود و میگفت تکیه کلام وی کلمه «محبت» بود و اهل نائین و هرچه میگفت این کلمه را صفت آن قرار میداد - دیروز يك سید «گل محبت» برای شما فرستادم - این «خیار محبت» از خیارهای نوبری است که در «گلخانه محبت» پرورش داده ام و خلاصه گل محبت و میوه محبت و لیره محبت و کارهای پنهانی محبت .

ظاهر امر اینست که این حاجی پیرزاده به «حاجی میرزا صفا» نامی دست ارادت میدهد و خرقة از او میستاند که خود صفا نام معنوم نیست از کجا آمده بوده و سلسله فقری او چیست - خوشبختانه آنکه صاحب طرائق الحقایق یعنی حاجی نایب الصدر شیرازی به او تعارف میکند و عزت میکند و او هم به حاجی نایب الصدر - اما این پیرزاده که گفتم مصداق کامل این بیت بوده که گوید :

من رندم و پای در سفر کرده

چنتای قلندری ببر کرده
وی مردی است کثیرالسفر و متحرک و تندروست که از هر جهت با بازار حضرات بوده به لندن رفته و سیاحت ها کرده و سفرنامه ای دارد که اگر با دید روشن و فهم نافذ آنرا بخوانی خیلی چیزها دستگیرت میشود - از جمله کارهای پیچیده و عجیب و غریب این پیرزاده آنکه به «مستر برونی» که همان «ادوارد براون» شهرت و تاریخ ادبیات نویسنده معروف است لقب «فقری» و عنوان درویشی میدهد زیرا که این عنوان را در آن روزگار برای شیادانی های خود لازم و واجب می بیند - اینک بشنوید از خود پیرزاده که در سیاحتنامه کدایش چه می نویسد :

«شرح حال مستر برونی : جوانی است بیست و پنج ساله - از اهل شهر نیوکاسل که در شمال لندن واقع است . جوان بسیار باهوش و با فهم و با ادبی است ... پیرزاده بعد از تعریف های بسیار از جمال و کمال مستر برونی می نویسد :

«حقیر برای خوش آمدن او و میل به اسلام و هوش و کمالات مستر براونی را مظهر علی نام دادم که انشاءالله تعالی از برکت این اسم مبارک او هدایت و ارشاد به راه راست و صراط مستقیم ملت اسلام و دین جعفری صلوات الله و سلامه علیه بیاید» (سواد و بیاض ایرج افشار - ص ۱۲۱ به بعد و سفرنامه حاجی پیرزاده ص ۳۱۷ بیعد) .

طرفه آنکه متصوف مدعی مسلمانی و درویشی هنوز هیچ نشده و پیشاپیش به جوانک خوش پرورس و خوش روی و موی مسیخی نام «فقری» و لقب «طریقتی» میدهد و به نام بلند آن انسان کامل و بی بدیل اسائه ادب میکند و او را مظهر آن یگانه تاریخ می شمارد بعد ، امید می بندد به آنکه طرفه پسر نوحواسته «به راه راست و صراط مستقیم ملت اسلام و دین جعفری صلوات الله و سلامه علیه بیاید» ای به کفرت بزند همه اینها که فقط این یکی باقی ماند که جوانک را بر پوست تخت بنشانی و فتوا دهی که خالق نژدش روند و دست ارادت به او دهند !

کیست که نداند اول شرط صوفی شدن و پیرو «علی» بودن (که درود خدا بر او باد) اینست که طالب و سالک مسلمان باشد یا مسلمان بشود و بعد از آن به درویشی اقبال کند ؟ البته نه این آقای براونی بی سبب درویش شده و

به خاطر علاقه به تصوف اسلامی در این راه قدم نهاده نه آن گل مولای پیرزاده مفت و مجانی لقب طریقتی مرحمت کرده است ! صوفی وش در یوزده گری که میوه های «مثالیه» را سید سید برای مظفر شاه و اعوان و انصارش می فرستد و نیاز می گیرد ، لقب طریقتی را مجان و رایگان به انگلیسی مسیخی (آنهم برونی پولدار و پسر مستر پنجمین چیچمن) نمیدهد مستر براونی هم لقب طریقتی را از آن رو میگیرد که با نام مقدس آن یگانه روزگار در خدمات و ماموریت های آتیش - که با ایران می آید و آنها میکند که کرده - به مشکلی بر نخورد و نام مظهر علی با آن شولا و کلاه و بوق و منشا و غلیان راه گشای او باشد .

يك همکار دیگر براون به نام «فردریك چارلز ریچاردز» نکته ای را آشکار میسازد که میتواند مبین و روشن کننده ماموریت های مرموز و شیطنت آمیز اینگونه عناصر باشد یعنی هر آدم کم هوشی هم میفهمد که این موجودات به هیچ چیز - مگر منافع و مطامع امپراطوری غارتگر - اعتقاد و ایمان نداشته اند و از هر وسیله و عاملی برای پیش بردن مقاصد و ماموریت های خود سود می جستند .

فردریك چارلز ریچاردز در حدود سال های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۵ مسیخی به ایران آمده و مثل اینکه به شهر و دیار خود قدم نهاده ، بی هیچ مانعی و بی اینکه راه را گم نکند از «انجمن نقاشان و حکاکان» سرد می آورد و عضو آنجا میشود . توی ایرانی کتاب خوانده هنوز نمیدانی که در آن سال ها یا پیش ویس آن در مملکت خودت انجمنی از نقاشان و «حکاکان» وجود داشته یا نه ؟ ... اما مستر از کنار «تایمز» راه می افتند و يك راست در چنان مجلعی ننگر میاندازد - خودش میگوید با توصیه وزیر بختار و هاروارد معروف سفارت انگلیس «وزیر داخله ایران کیف مرا با نامه هایی که با خط بسیار زیبایی نوشته شده و خطاب به حکام شهرهای مختلف ایران بود ، پر کرده» یعنی در زمانی که هر ایرانی اگر میخواست از این شهر مملکت خودش به شهر دیگر برود میباید جواز سفر بگیرد این مستر عالیقدر ! در ایران سیروسیاحت میکرد و دروازه همه شهرها به روی او باز بوده است - رجوع کن به سفرنامه «فردریك چارلز» ترجمه همین دخت صبا تا روشتر مطلب را دریابی .

همین ادوارد براون در کتاب «يك سال در میان ایرانیان» در ضمن اشاره به اهمیت انتخاب خدمتکار «خوش نام» در آغاز مسافرت خود مینویسد : «قرعه به نام مرد ترك سالخورده ای که آدم درستی بنظر می آمد افتاد - هنگامی که معلوم شد نام او عمر است بلافاصله نام «علی» را که در نزد مسلمانان شیعه محبوبیت خاصی دارد براو نهادم» (این مطلب را ریچاردز سابق الذکر هم در سفرنامه خودش نقل کرده هر دو کتاب را ببین) .

پس روشن میشود آنچه هم که براون از حاجی پیرزاده لقب «مظهر علی» میگوید و آنچه در «تاریخ خاطرات» و شیطنت حساب شده مظهر علی می شود یعنی مظهر عجایب و غرایب به التفات حاجی پیرزاده و به منده «لیره محبت» مظهر علی میگردد !

تولم البیکرادی همین سخن گفتم اگر بخوای از ماهیت پلید این جراغداران آن غارتگرها آنگاه شوی باید بیست سال سرتوی کتاب کنی به راه انحراف نرفتم زیرا که از سفرنامه ها و سیاحتنامه هایی چون سفرنامه شاردن و تاورنیه و پیترودلاواله باید بگیری تا برسد به سفرنامه براون و ریچاردز و حاجی پیرزاده و حاجی سیاح و امثال اینها همه و همه را به دقت و کنجکاوی بخوانی تا بخوبی آگاه شوی که اشتراک و شرق شناسی صورتکی بوده است که این طایفه داران استعمار به صورت گریه و چهره دوزخی خود زده اند و به این سرزمین آمده اند تا آنچه بدست می آورند بچابند و بفارتند و فرهنگ کهن و ثمر بخش و شخصیت ساز ما را هم خراب و نابود کنند . حال اگر در میان هزارتن از این شیادان همه فن حریف يك تن مانند «نیکاسون» می بینی استثنائی است نادر و هیچجان که گفتم «النادر کالمعدوم» - اگر مکرر گفته ام و بی ترتیب نوشته ام بپوش می طلبم که آنچه بر قلم جاری شد از حافظ بود اما امید آنکه خطا نباشد والسلام .

تهران - بیست و هفتم خرداد ۱۳۵۱

۱ . انجوی شیرازی